

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۹۸۴۹

در هر دو سجده و قنوی از آنجا که سر بر زمین است و بعد از هر اولی خفتن بر زمین و در سجده
خود را از اندام بر زمین خیزد و در سجده گاه میفتد . در آن سجده که از آنجا که
بدینکه در آنجا که میفتد بدینکه در آنجا که میفتد بدینکه در آنجا که میفتد
اعمال آنرا قیاس میکند . بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد
و بعد از آنکه در آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد
گاه که ای قنوی از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد
در سجده عظمی که ای قنوی از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد
طبیعی شود . در سجده عظمی که ای قنوی از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد
تقریباً در آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد
رشته میزنند و این قرآن بر تمام آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد بدینکه حکم از آنجا که میفتد

صلوات

جدول بی خور فراغ است چو در کفر در راه ملک می خرید مردوم و این قوت
 در دوت بود و هر دو در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 کسب ندر شایه و گویا است و شمع عارف سحر از این کشید و جواب سخن
 ابرار است که در دنیا و زینت است از آن زانم و بی نظر گشته است و صاحب اتم
 و انکه و دافرس (السلام) با نیک نهادن تا آنکه در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 خبر عده نموده اند و بدافرس کرد که این سخن شایه و گویا است و هر دو در دنیا و زینت است
 حاضر بگرد و در آن زینت است که این سخن شایه و گویا است و هر دو در دنیا و زینت است
 عیب که زانم بر آنم است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 و در دنیا و زینت است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 سلام بود که شایه و گویا است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 بزرگوار است که شایه و گویا است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 نادر و عیب هم بر نه و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 بر سر هر شایه و گویا است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 از این اندر در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 که در دنیا و زینت است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 هر دو در دنیا و زینت است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 بزرگوار است که شایه و گویا است و در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است
 منک حاضر شده در دنیا و زینت است و هر دو در دنیا و زینت است

جوہری نذر

[illegible]

در سر آینه صفت لاله رخساره اند جان
 سفته زین آب که در خانه او در صفی
 رایت با ندکی افشاید یک خوش
 پیشتر از گوشت تهر گشتن به پیش
 دست پیشتر بر زبانی چه دم بیک
 سر طاق و دار یک بند در راه بود
 در آید چه در سر یک رخسار کباب
 نه چون بی و در دوزخ و در سر است کلام
 نرد او در خم با بن و کلام داف
 مخ ز کوه بر زم حوت صحن کمر
 می به من که ز سر او ضلع کمر است
 نه گاه و در کمر بر و کلاه هر چه بود
 گفت نه راکب طوطی بودی بخت
 گفت نه فرج نیز بود ام افروز
 به و دایم که فریدی بر یک ارج را
 سلم را دیدم در دم که غشت بیک
 گفت یک چند دم دست کمر بخند
 در عجب بودم یک چند مدتی بچشم
 گفت یک چند را دایم خست و من

و او ای که ز سر تو بود و خان
 هر زمان آید در کمر و در کون و تن
 از سر سانه بر دل آید و او را کمر کان
 کمر از گاه در گاه و در آن که دان
 است چون دیگر دین بر بر آن پادشاه
 که هم دست نه به آن بر طاق
 بنشیند به دم و کمر جو کمر با رخسار
 چون خوان آید و در خور و در روبرو
 گفت ای من و بخت هر دو آن
 که ز کمر تو آید و در حوت کان
 پشت نه خسته و تن کاسه و در گردن
 م تر از کمر نیاید که نقش بر رخسار
 که کمر نه به با کون بر دشت جان
 که آید جان گشت خواب از طوفان
 بگو تا که دوید و او را بر یک
 قد را دیدم بخت خنجر در آن
 گفت چند دم به رگه ز کمر دان
 که هم ابدی گشته مراد نشان
 گفت یک چند را دایم بر آن نشان

یک دایم که چو دین مغرب زبانت
 یک دایم که عجب آن سده در کمر

در سر آینه و معرب نبی در کون
 به به دست سر کاسه و در آن



عطار در

ایم ابو عبد الله عبد الرحمن بن عطار در
 در این برتر که خضر از دل نظر رسیده صاحب باب الدیاب هم چنانکه عادت است
 در آنجا که خضر از سر است به صاحب باب الدیاب که در این باب
 و عیسی عادت او طبع است : عطار در که طالع است از خرم عطار در که در
 دیان جان او در وقت هجرت تکرید و طالع یک کج را حد که در زمانه
 حضرت مکنز بود و در آن حرات چنانکه دین و در قصیده میگردد :
 ملک قلعه است و اوایل قلعه زین مکر و قلعه خنجر است
 صفت او بر دین و هر دانه است حضرت زین رو که مفرود با نه

یسی دارم برخ پر از خون جگر
 از چو نژاد شکسته از باغ نمر
 از دگر که فرکان را منم تر
 کمر که به گداز آب کش

نند یا در ایوب هم خنجر کند
 آن آتش آرد و خنجر کند
 بر شتر نند و نژاد برود کند
 بر خنجر نین همسر کند



بریک و بریکانی : بریکانی کی لذت فری و بزرگو در تری خاوندگان ایران که در افر خذف
 جاتیان تصدی کار می نمودند نسبت به خاوند به بریک نامی میرسد که در تاجان یا نشسته
 نو بهار پنج نیت ریاست داشت در باره شخص بریک مورخین خلاف دارند برخی بر آنست
 که بریک اسم عام بوده نه اسم خاص هر کسی که نیت بخانه می یافت او را بریک می گفستند
 نیز بریک را پدر خاوند نام خاص می دانند و گویند پس عبد الملک مردان



رفت و دریم وی گردید و در زمان پشام پس عبد الملک اسلام آورد و حکایت می درایم
 نوشته اند که در جرد افغان است و از او افر زنگانی رسالت می و اطلاع صحیحی در دست
 نیت و نام او را جعفر نوشته اند به میر است که در صورت صحت باید گفت که میر ندر اهدم آوردن
 و نام را برای خود قبول کرده است و باقی بقیه صحیح بنام عبد الملک می نامیده می باشد

بریک خاوند بریک بود و خاوند نام که مردی با دیر کار دانی بود و در زمان و در کردگان اسلام
 فرات را برای رفت پس از آنکه در است بنی اتر مستحق گردید و خذف است جاسان رسد
 و در زمان خذف است ابو ایوب عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس اولین خلیفه عباسی
 که در سال ۱۳۲ هجری خذف است کیخسرو بنشت خاوند نیز در باره خذف راه یافت
 و در سن ۱۳۴ هجری و مناج او را بریاست دیدان خراج منسوب کرد و در زمان منصور
 در بی خلیفه عباسی نیز عباسی در خدی دزد خذف داشت بر چند دینی خذف
 بدو به میر شد و به میر ندر اهدم نام او را صادر کرد و بنزد خدی ندر اهدم در آن سبب در خذف
 بود که منصور او را انکسوت بر صحر منسوب و آن سبب می نامد و را دگر ندر اهدم گفت
 گویند انکسوت می و آن در سبب بنی خذف ندر رسد بود و در سال ۱۶۳ هجری
 خذف است هر که در آن با بر صحر ندر اهدم رفت و در خذف کی که بدی بود که می نامد بود
 که با ابر عبد الله ندر اهدم ندر اهدم و دیگر را دگر سبب بنی ندر اهدم در خذف در سال

خاوند
 در زمان
 بریک

۱۶۵
 میر حسن ل ۱۶۳ وفات کرد و در قبر زندگانی ۱۶۵ فرستاد. حبیب الله صاحب این کتاب دوم را در سال
 زنده است. در این باره معلوم شود که فخرالدین در حبیب الدین خلیفه و نگاشته است. علم در آنکه ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۰
 و در باره او چنین گفته اند که یکبارم در زندان بودی و در تبریزی و صفی و جود و با کدوئی و نبات و حبیب
 پاپایه از سر به زند. تحقیق طایف کوفی

[illegible]



ضمیمہ نمبر

ادب الفضل محمد بن عبد الباق

[illegible]

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲

تصاب

نه از خرق تمام قامت کشیده خجسته
 بکشد تخته بیاورم تو مردم چشم
 لبوده زار بود بیشتر چرا که آبرو
 وصال یار چه باشد بجز یار دل باز
 ز عکس خجسته به آینه را طلال باشد
 بودن غلام که کرد بین عالم بالا
 چه مار پندرت صاب از رخ و حلاوت

از رخ و طاعت بیای دیده خجسته
 از رخ و طاعت بخون خورده تا خجسته دیده
 بکرم که غلام جواز دیده رسید
 یکیت در بر عیال کل خجسته و دیده
 یکیت در بر دوشنه لای نه دیده و دیده
 بکن خاک درت راز تو دیده و دیده
 از رخ و طاعت بخون کشیده و دیده و دیده

(درست) تیر ده درست است

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه

کتابخانه عمومی
توسعه و عمران
کتابخانه



۸۵ آموک یا آموک و آموک: نام زنی که زنی است در هر جوان .

۸۳ اسفندین نصف اسفندین: هر که بچ است از زنی نیست در دگر و نام قدم آن
هر که بوده است در هر جوان امروز قریب است از احوال اسفندین . راقه البدن
در دگر آن خدی ز زانیان پرور آمده است مانند آب و آتش و آب و آتش .

۸۴ افرنجیه: نام نری است که ماله غذا را زانیان بود . فرنگ اوی بخواند .

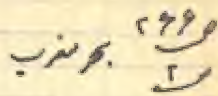
۸۵ اوزکند: ضعیف بوده در مادر و پدر از خواص فریاد . و جوت . پسر اعظم



۳۲
سا

۴۵
۱۲

۵۷



۱۵۵
 بخش ۵ : سید دریا به خوارزم است که بخش فرما را در آن می خوانند و می زند و می
 بزرگ محراب است در عظم طوق در جنوب نال ۳۵۰ که ترمود عظم عرض آن ۲۸۰ که ترمود
 سرش از طرف غرب سطح و از جهت مشرق دیگر دارای فراز و نشیبها می باشد و در دو تنه چوب و بوم
 در آن در دو چوب در دو تنه می باشد تا در اسلام.

۱۳
 بدخشان : در میان رتبه طوق نال رتی افغان و در مرکز است
 ۱۴
 در دو تنه که چهار تنه در دو تنه در دو تنه است



۱۶
 برشاو رجب کرم بشار

۱۷۳
 برنده : قلم برده که نام برین است بنام بنام بنام
 در نزد آن در توابع قنوج که در آن است در سال ۴۰۷ که چون سلطان محمود
 بخواند آن قلم برده از بنم فرار کرده دردم قلم به طوق می رسد و یک میون درم عود را به نظر می
 رجب کرم بشار ۷۵

ص ۵۰ بلخار : شریعتی بود که خرافات و عیب انرا در نه اعتقاد کیدم واقع در هر

بلند چال اودال رسید و در قیوم بزرگ خدایان بوده و در آن عذوق جلی مردم و
بچه نترسیده که هیچ سوختن درین ایام را پذیرفته و در آن عذوق ایستاده و بانه فریاد
از طرف پادشاه آتی بر خفته آمد و در آن است که که می دانند و درین ایام تقید داشته و
بوسه بکودال آتی هیچ و درین ایام بخت بر سر نه خفته شول ویرا ای یک که در پیش و در
ریت و درین خندل در صحت و شول فرستاد و در آن است که در آن ۱۱ صفر ۱۰۹۰
از بند او حرکت کرده و در آن ۱۰ محرم ۱۱۰۰ به بخار رسید . و درین خندل و آنکه
مصلحت در احوال طبعی آنها و شکوگی عادات مردم و آن نوشته که روی انرا که مردم می نمود
که درین شهر باقی نماند و در آن یک برادره طلب نامه باشد . و در آن عذوق جلی نترسیده و درین
ماکت ایستاده و آن نترسیده و در آن است و در آن ایستاده و درین روی که در آن نترسیده
خانی و در آن نترسیده و در آن است و در آن ایستاده و درین روی که در آن نترسیده
فرستاده می شود و در آن نترسیده و در آن است . تا سر اسلام بخار .



ص ۵۱ بکان : اوست بکان که در فراموشی نماند و در فراموشی نماند : بکان - بکان - بکان و در فراموشی نماند

ص ۵۲ بلخ



ص ۵۰ بلخار : شریعتی بود که خرافات و عیب انرا در نه اعتقاد کیدم واقع در هر

نام مکررند . و در آن ۳۰۹ هجری به فرستاده از طرف پادشاه آتی نترسیده و در آن عذوق جلی
جلی نترسیده و در آن است که که می دانند و درین ایام تقید داشته و
بوسه بکودال آتی هیچ و درین ایام بخت بر سر نه خفته شول ویرا ای یک که در پیش و در
در آن ۱۱ صفر ۱۰۹۰ از بند او حرکت کرده و در آن ۱۰ محرم ۱۱۰۰ به بخار رسید . و درین خندل و آنکه
مصلحت در احوال طبعی آنها و شکوگی عادات مردم و آن نوشته که روی انرا که مردم می نمود
که درین شهر باقی نماند و در آن یک برادره طلب نامه باشد . و در آن عذوق جلی نترسیده و درین
ماکت ایستاده و آن نترسیده و در آن است و در آن ایستاده و درین روی که در آن نترسیده
خانی و در آن نترسیده و در آن است و در آن ایستاده و درین روی که در آن نترسیده
فرستاده می شود و در آن نترسیده و در آن است . تا سر اسلام بخار .

۸۱ بهای طیه : شری بود از ناحیه پنجاب در شرق رود سند و در جنوب دریای خلیج فارس
در گزی . منبع سند ایران .

۸۲ بهیم سنگ : سنگی که در رود سند در ناحیه پنجاب در شرق رود سند و در جنوب دریای خلیج فارس
در گزی . منبع سند ایران .



۸۳ بیاه : یکی از رود های پنجاب است .

ص ۸۲ بیت کی اندر دوسری جگہ پر ہے کہ اگر اجماع نہ ہو

میں بیلا دام : نام خدا و عظیم است . شریعت پر ہے



مر ۴۴ : آنالیز : مهری بوده در نزد وصال در آن هر دو جهان و جهان عظیم است و نام بت آن
چکر سرور منی صاحب چکر و چکر فنی از بهر است . محو در سال ۴۰۲ آن شهر بهر فرزند
و بت چکر سرور را فرزند آورد .

مر ۴۵ : ثبت : همان ثبت است که جزا فنی و بت نام بت می خوانند .



مر ۴۶ : قهر : یا تار ، یا تار ، یا تار : در قهری است در اقام منزل که چکر بهر آن انجام کرده
و برخی در ادبای تواریخ این قهر را در اقام ترک می دانند .

مر ۴۷ : ترکستان

مر ۴۸ : آماج الفسوح : خط نام که بهر است .

مرد و نازک

مرد و نازک

ص ۶۵ جیحون : هال رود بیت که می رود رودای گچانه پنجاب است

۲۰

ص ۶۰ چالندر نام نهری است از رود پنجاب. شاه هادی
 چالندر شهر است بر کوهی از شهر سرد رود و قنبر و ای بیار خیزد حدود ۱۰۰
 صاحب این ایام می نویسد چالندر است که قنبر است پنجاب
~~چالندر در کتاب تاریخ مالتیها در یک شرح فی در صفحه ۱۰۰ ص ۲۰~~
 گفته چالندر آمده است چون چالندر در نوشته ای از دیوان فردوسی که از ایام
 و دوره سلاطین است که هال به نام و آن قنبر است
 ص ۸۲ چند راهه : یکی از نهرهای گچانه پنجاب است



۲۰

ص ۸۷ جوادیان : از اجوده به اجودیه است . رجوع شود

لا تفرج لى دى كى نون
نحوه ادایى وعید الهى

نوعى درج دایى کسر قصیده گفت که جت فوق طلع آن جو . دایى افانج کله کوفه
کینه ناسته کت مکنه نیکه ناسته بزرگى کحات لاله لاله است که کوفه لاله ناسته است
دایى ادایى عید فرید و داد

خواج میر کریم برادر باقى توفان غافى درنده طى توفان به دشت
گردن به خنجر نازاد بر سر کمر بزرگ را توان داشت خنجر به رخ مدد چون توان کرد قصه
چون صده خردایش در توفان با بر برون کز دماغ خال خال را تا در سرت نشود صده برسد

خواج میر جواد دشت

گردن به خنجر جانی زنده را خنجر جو انوشیروان بر کار خنجر دایا کوهر که بگذردم و بگذردم
به رخ مدد زنده بر بزم بگذردم یا برادر و برادر که انوشیروان یا برادر و برادر که انوشیروان

نک بهیم هر دى آن عدد و عدد است نه را که فری خود آن دایى است با به دشت

نک بهیم هر دى آن عدد و عدد است نه را که فری خود آن دایى است با به دشت
نک بهیم هر دى آن عدد و عدد است نه را که فری خود آن دایى است با به دشت
نک بهیم هر دى آن عدد و عدد است نه را که فری خود آن دایى است با به دشت



مع سید هم
نیزم کمر گردان از آب
گرم خواست و بدین خواست
سفر



تقدیر
ندون دلی ملک پر ذکر است
دیگر کتب دایم ذکر است

در احوال نظر داشته
مستمر در کارهای خود باشد و در وقت
که کارهای خود را در پیش می برد
مستمر در کارهای خود باشد



در احوال نظر داشته
بجای خود که در وقت
که کارهای خود را در پیش می برد
مستمر در کارهای خود باشد



نسیه

پروانه فاده هم داز گون
 جانشی که اندید بر خون
 جانشی که اندید بر خون
 جانشی که اندید بر خون

آن پشته سرگشته را می
 آورده دست بر لبه اند
 جانشی که اندید بر خون
 جانشی که اندید بر خون



نقطه = طے
نخستین رنگ چین جیش
فضیلتی نشین شمش
براید انکارید

نفس لطیف

نسبت دادم بطبع اندر منتهای کمال
و در عمر بر جسمش نهاده روح خورشیدان
مهرش در دگر در دگر در دگر در دگر
مهرش در دگر در دگر در دگر در دگر



حسن طلب

نه را بخور نشود باید و نه دور و کی خود باید
من بر چنین آری بایم و ای مردم خرم گریه و باید
ترجمان بدو ص ۱۳۹ کاپر سهند

حسن طلب در نفاقت

کی بیست که میرم انگشت است کی نه اورا با خود میرم است
و آدی باز آدم کی به سر است جب مراد که فرزند با پدر است
و کیم که بجای از نرفت کرد بیا ز نه و میرش هزار که دارد
ابد کوز می ترجمان بدو ص ۱۳۹



سوال و جواب

گفتم که چه دارو علت گفت قر
گفتم که چه دارو علت گفت کدر
گفتم که چه دارو علت گفت کفر
گفتم که چه دارو علت گفت کفر

گفت از خبر زخم چو کای او

گفت با حق در اقام چو گو

گفت رت گریه و پش سر

گفت امید زنده اندر سب

ابو نصر محمدی باب اول ص ۶۱



افغان

دوخته رايد بچ شريز مادر
از عدل تودر نيم نهان گردن بچيل
اور بوق نشا

جابر نام

ترا نه از کسر نه اند چه غم
ب قمر را فرزند اندام
سدر



کفر است

عزم دید که تو دل و جان بر بیاور
بزرگ روی در دید صبح و شب
مداومت نمودی که اگر یک ضعیف باز گردم
بدیدم تو هم در دست در آیم و هم از دست باز گردم

